إِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

للہ الحمد کہ بتصحیح جامع علوم عقلی و نقلی حافظ عبد الغنی رامی

و بمقابلہ سخندان بنداہ تیم عبد الرحیم فوق النسخہ مسمی بہ

دافع الاغلاط

متضمن بہ تصحیح لغاتی کہ بغلط زبان زد روزگار گشتہ و فہرست

صحت چندین لغات بہ طبقہ ارضرورت انہد باہتمام شیخ قادر بخش

در مطبع حکیمیہ سواد الطباع زیب رقم یافت

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و نعت چندی از لغت کرده بیان — ذره کمترین امان الله بهر طالبان

آن لغت کش غلط خوانند اهل روزگار — کرده از [illegible] و غیره نقل بهر یادگار

کان بود بسیار معنی را شریک اندر بیان — کرده از برهان قاطع آن لغتها را بیان

ساخته در چند مه این نسخه موزون تمام — رنجها برده بسی از بهر نفع خاص و عام

سال هجری اندر آن هنگام از روز شمار — یکهزار و یکصد است و بیست و دو دل یاد دار

بسته این عهد شهی کو انور است از مهر و ماه — شاه عالم بادشاه قطب دین ظل اله

عالم و حافظ محدث قبله اهل زمان — وارث ارث نبی غوث و ولی اندر جهان

همچو آدم عالم الاسماست آن دانای راز — مثل موسی دان کلیمش همچو عیسی جان نواز

چون سلیمان صاحب تخت و نگین و شاه دین — همچو اسکندر گرفته جمله اکناف زمین

۳

حسن رویش مطلع انوار حسن یوسف است — از شهان بر جلوه‌گاه بالصف بر صفت

در تلاوت لحن داودی شود از وی عیان — رهنما چون خضر و الیاس است بهر گمرهان

چون خلیل الله بهر عام داده صد صلا — همچو لقمان است اندر نکتهٔ حکمت آشنا

چون محمد نیتش بالخیر باشد در جهان — سال تاریخ جلوس شاه با خیر است از آن

در صداقت همچو صدیق است آن امین کار — در عدالت چون عمر ثابت قدم بس استوار

در حیا مانند عثمان است آن ربانی علم — در شجاعت چون علی مرتضی اعنی علم

چون حسین و چون حسن شد حسن خلقش عیان — ذات او باشد امام المؤمنین اندر زمان

قامتش باشد ستون کاخ دین همچو نماز — ابرویش محراب آسا قبلهٔ اهل نیاز

مظهر رحمان دل صافیش چون عرش مجید — روی او مانند مصحف نوربخش اهل دید

فاتحه مانند مفتاح کرم انگشت او — فتح استقبال سازد هر کجا او کرد رو

سورهٔ انا فتحنا از لسانش شد عیان — در دل او سورهٔ اخلاص باشد جاودان

سورهٔ نور است روشن از خط سیمای او — شعلهٔ طور است پیدا از رخ آن مهرخو

ابرو و هم بینیش چون سورهٔ نون و قلم — دیده‌اش چون آیهٔ رحمت بری کیف و لم

مثل اعراب است در زیر و زبر مژگان او — مردمک در چشم او چون نقطهٔ قرآن نگو

همچو عمر نوح عمر پادشه باشد دراز — خضرآسا زنده باشد آن شه عاجزنواز

شاد نظم این نسخه را نام ای شهریار
در لغت تالیف کردم تا بماند یادگار

واضع الاغلاط الفاظ است این منظوم من
عرف آن شد واضع الاغلاط از آن

ظلمت اغلاط زایل شد از این نظم منیر
زان شده تاریخ او خورشیدای روشن ضمیر

هفتصد بیت است این نسخه از روی شمار
چارصد هفتاد منحوانی لغت را یاد دار

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
هست این بحر رمل شیرین تر از آب حیات

اصطلاحات لغت را اولین سازم بیان
وان کلید علم ادراک لغت را بی گمان

حرف مفتوح آنکه بروی فتحه شد ای ارجمند
حرکت بالا بیان از فتح آمد چون [illegible]

حرف مکسور آنکه تحتش کسره باشد ای عزیز
وان مثال کسره [illegible]

حرف مضموم آنکه بروی ضم بود ای [illegible]
ضم بود چون نور روشن پیش تو ای [illegible]

ساکن آن باشد که آن دارد سکون ای [illegible]
وان مثالش همچو در ای لعل لب [illegible]

هم سکون را جزم میگویند علمای زبان
هم زده خوانند در فارسی بیان ای نکته دان

فتحتین و کسرتین و ضمتین آنرا بگو
آنکه او وارد دو حرکت چون [illegible]

آنکه را تشدید باشد دان مشدد ای جوان
خوان مثالش [illegible]

آنکه میباشد مخفف جزم را بروی نگار
وان مثالش همچو [illegible]

معجمه حرفی که منقوط است چون شین شکر
مهمله حرفی که باشد بی نقطه [illegible]

آن بود یای موحد نقطه زیرش بدان | چون بود بالای او دو نقطه فوقانی بخوان
گر بود زیرش دو نقطه یای تحتانی شمار | می شود ثای مثلث از سه نقطه آشکار
بای و جیم فارسی سه نقطه دارد کن بیان | بین مثالش هر دو را در لفظ چپ ای کامران
فا و سین کاف سه است در لفظ اگر ای آشنا | زای باشد فارسی در ژاله ای [illegible]
این حروف چار مخصوص عجم شد ای لبیب | خاصه ملک عرب هم هشت حرف است ای ادیب
از دل و جان گوش کن آن حرفهای [illegible] | ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف
واو معروف ار بود ماقبل او ضمه بخوان | لیک آن ضمه مطابق واو باشد در بیان
وان مثالش همچو دود و عود و سود [illegible] | ضد آن مجهول واو است ای شه دانا [illegible]
ضمه ماقبل او باشد مخالف واو را | وان مثالش همچو شور و زور بی چون و چرا
واو معدوله نباید در تلفظ ای نگار | لیک در مکتوب آید همچو واو خوش شمار
یای معروف آن بود ماقبل کسره بود آن | لیک آن کسره بیا باشد مطابق در بیان
وان نظیرش صغیر هم پیری [illegible] | یای مجهول آن نوع ای عارف [illegible]
کسره ماقبل او باشد مخالف یای را | وان مثالش دیر و زیر و سیر و [illegible]
های ملفوظ آنکه باشد در تلفظ آشکار | خوان مثالش همچو شه بدان ای شهریار
مختفی ها آن بود نماید لفظ در میان | همچو لاله هم بیاره [illegible]

همزهٔ ممدوده آن باشد که خوانیش دراز — وان مثالش آمد [illegible]

همزهٔ مقصوره را الحال میخوان بیجواب — معنی اَب والد آمد ای عزیز [illegible]

هست این باب الف در دو فصلست آشکار — زان یکی تازی و دیگر فارسی ای هوشیار

اولش فصل تازی ای سخن سنج زمان — معنی حرف الف انهوان [illegible]

هم بدان معنی که او باشد جدا ای نکته‌یاب — وان الف هم [illegible] ای مقصود را

اُبهت با ضم اول فتح در ثانی شده — معنیش باشد بزرگی ای خداوند خرد

بای او مکسور میخوانند عام از مردمان — در لغت [illegible] نامد بای او ای نکته دان

خوان تو اعرابی بفتح اولین ای شهریار — معنیش دهقانی [illegible] عرب ای کامگار

اولش مکسور می‌خوانند از روی خطا — هست اُعجوبه بضم همزه ای عین عطا

معنیش باشد عجیبه لیک بی همزه مدان — اول اقلیم مکسورست کشور را بخوان

عام میخوانند از فتح نخستین ای لبیب — اقربا از کسر رای مهمله جمع قریب

ثالث افعی بخوان مفتوح و معنی مار — همچنین عیسی و موسی نیز لیلی ای هوشیار

گر بخوانی ثالث آنها تو مکسور ای کیا — در زبان فارسی باشد چنین گفتن روا

اول ایوان بکسر و معنیش صفه کلان — لیک اندر فارسی با فتح آید در بیان

لعل الکسیر مکسورست ای روشن جبین — الیه از فتح نخستین معنیش [illegible]

اولش مکسور می خوانند اهل روزگار ‌ ‌ همچنین باشد خطای نکته سنج هوشیار

خوان تو سر داری اما رب را بکسر ای عزیز ‌ ‌ گر بخوانی اولش مفتوح ای باریک بین

معنیش باشد علامات ای سخن فهم زمان ‌ ‌ اصبع خوان از کسر اول ثالثش مکسور دان

معنیش انگشت باشد هم نشانه یادگار ‌ ‌ صاحب قاموس میگوید چنین ای باوقار

اولش مکسور هم مفتوح و هم مضموم خوان ‌ ‌ ثالثش مکسور و هم مفتوح و هم مضموم دان

خوان اساطین را تو جمع اسطوانه ای عزیز ‌ ‌ اسطوانه دان ستون ای بانی کاخ تمیز

بعض کس جمع ستون را الف اساطین خطا ‌ ‌ فارسی مفرد بتازی جمع ناید هیچ جا

فارسی فصل دوم بشنو ای نکته دان ‌ ‌ آمده چندین لغت بس مشترک در هر زمان

چار معنی هست لفظ آس را ای باخرد ‌ ‌ اولین سنگی کلان کز غله سائیده شود

انچه آن از دست گردد نام آن دستاس دان ‌ ‌ انچه آن از خر بگردد آن خراس ان اسیا است

انچه آن از آب گردد نام او دان آسیاب ‌ ‌ نیز میخوانند آنرا آسیا ای نکته یاب

دومین دان معنی آن مورد ای هنرمند ‌ ‌ سیومین دان آن نشان کان بخیه شد ای عزیز

چارمین دان نام قریه ز قرا ای پارسی ‌ ‌ چار معنی را بتازی خوان اگر معنی رسی

اولین نام درخت مورد ای لاله عذار ‌ ‌ در زبان فارسی گویند آنرا آسمار

می شود در روم از جهانی گران اندر برگ ‌ ‌ بد عصای حضرت موسی ز آن چوب سترگ

[illegible] / هر که انزا می‌بود تعلیم گردد بجواب

[illegible] شهد / سومین خاکستر جا ماند ای دانای عهد

چارمین باشد [illegible] ای نگار / هشت معنی بزرگی [illegible] ای هشیار

اولین شهرستان [illegible] قبچاق العزیز / دومین تو جانور [illegible] گویند نیز

[illegible] / ذو کمان با کمان [illegible] تازی بیکمان

آسمان را دومین معنی [illegible] سپهر / گر [illegible] ماننده هستای خورشید

زان سبب گویا آنرا آسمان ای مهربان / دومین نام فرشته زان توای قدسی مکان

سیومین را [illegible] شمسی شمار / آمده از ضم دال منقوط ای نگار

هم صحیح [illegible] دال بی نقطه [illegible] / چار معنی اولین [illegible]

[illegible] خورشید [illegible] / دومین [illegible] شمسی شمار

سیومین نام است از نگاه شمسی العزیز / [illegible]

اهل فارس را چنین [illegible] ای جان جهان / گر به نام ماه آید [illegible] ای مهربان

آن زمان عید [illegible] هشیار / نام آن گویند [illegible] روزگار

جا بین آتش بدان ای گرم خوی / آمده از فتح رای منقوطه ای

[illegible] ساکن [illegible] / [illegible]

در عرب این لفظ نام باب ابراهیم بین | معنی آمین سه آمد اولین آن آفرین

دومین سیم درخش با هم سیومین قریه بود | نزد آن غاری است کانجا مومیایی میشود

نام آن قریه چو شد آمین بدان ای نکته‌دان | زان سبب شد موم آمین نام آن از روی عیان

از مرور سالها و از تغیر السنه | نام او شد مومیایی در میان ازمنه

آل سه معنی هست اول سرخ رنگ ای باکمال | ثانی آن ماهی که دارد [illegible] مثل آل

سیومین آن پیچی که مهلک میشود فرزند را | تا بهفته میشود آن پیچ عارض ای کیا

اعتقاد عام این با کرّان جنی بود | مهلک بچه بود آن نیز ای اهل خرد

باز در تازی با الف چار معنی کن حساب | شخص بی‌چیز اولین دان دومین آمد سراب

سیومین آن باد کان بندند نام صبحگاه | چارمین اولاد در ترکی بدان تو مهر شاه

در زبان هندیان نام درختی ای کیا | گر بر این پخش هست اندر نگین جامها

اول آتی ما سه موم ای عالی نژاد | نی ز فتح اولین ای خسرو مسعود داد

ارجمند از جیم موقوف ثانی ای نیکو لقا | معنی او صاحب قدرت ای معنی نگار

ارج را دان مرتبه هم قدر ای والا مکان | معنی مند هست صاحب همچنین کر را بدان

لیک می‌آید مرکب شنو ای اقبال مند | دان مثالش بهره‌ور هم بهرمند ای هوشمند

آمده این باب با سه فصل در وی عیان | زان یکی تازی دوم از فارسی سیم ترکیان

۹

اولین دان فصل تازی ای شه والاخرد | معنی بابیست آن مردی که حجتها کند

معنی او نیز آن مردی بدان ای نکته‌دان | کان کند خواهش جماع و صحبت زن دوستدار

اول دال مفتوح است با تشدید دال | معنیش بقال با تشدید ای سرو کمال

در زبان عامه بقال آمده ای اهل هوش | معنی بقال در تازی بدان سبزی فروش

بذرقه با فتح اول آمده ای راه بر | ذال او منقوطه و ساکن آمده ای اهل فر

معنیش دان رهبری سنگ یقین ای رهنما | بی نقط خوانی اگر دالش تو ای عالی عطا

معنی او دان گروهی راه برای دوربین | خوان برازا کسر اول نی ز فتح ای تیزبین

معنیش غائط بدان سعی کن علم را | اول بسطام مکسور است بی چون و چرا

معنی او نام شخصی نیز نام شهر خوان | مولد شیخ مکرم بایزید آنجا بدان

هم بفتح اولین دان نام آن شهر ای نگار | نی ز ضم اولین بیچون که دارد اشتهار

خوان بشارت را بکسر هم بضم ای خوش سخن | معنیش دان آن خبر کان شادی آرد در زمن

اولش مفتوح میخوانند از روی خطا | اول بهجت بخوان مفتوح ای بحر سخا

معنیش خوبی بدان بی ناصب ای استاد من | خوان رضاعت را بکسر اولین سرما دان

خوان بطانه را بکسر اولین دان آستر | دان بکارت را بفتح اولین ای با هنر

معنیش دوشیزگی دان نی بکسر اولین | خوان بنانه را بفتح اولین ای دوربین

معنی او دان بن انگشتهای دستگیر | جمع و باشد بنان با فتح اول یاد گیر

بهمت از فتح نخستین بی زنیم و لیز | معنی او بچه میش و بز شناس ای اهل دین

آمد فصل دوم در فارسی الفاظ دان | در زبان فارسی با زاد و معنی کن بیان

اولین سه‌ی آتش آمد بان دی بچه کا | لیک می با مرکب شو زباشلش شمار

دومین بتخفیف بار مست ای بهمن بهیج زمان | بیست و چار آمد بهر معنی ای جوان

اولین معبر زنست باخوبدان ای حق شناس | سیومین خصلت چهارم کرنای الا اسار

پنجمین دان بار گاهی خون اشتر نو بهیج | هفتمین دان نگیدان ای پخته کار اهل فن

هشتمین دان جای انبوهی بسیار خیز | دان منالش زنگبار ای زرد ریای تمیز

دان نهم بار زنده را آمد شناس شکبار | خوان دهم آن حاصلی کان ز نشبت آشکار

چون گل و چون میوه آن بسته سبز زبان | حادی عشر آن غشی کو درمیان زعفران

درمیان مشک و عنبر میکند ای نیکخو | عشر و اثنا بره دان ای بره دان نیکخو

عشر و ثالث کار رو بکن تو کار و بار | عشر و رابع دو دان ای دوستدار زر ربار

عشر و خامس حمل باشد ز زن واز دایه نیز | عشر و سادس زنها چون خنگ و عنبر کن تمیز

هفدهم لنبار یعنی کهات سند زبان | کش مر اربع زیر دانکش از بهر توان

هژدهم دان ان پیچ و نیز زرزن ببار | کز برای بوره آماده کنند شریا ددار

عشر و تاسع نام ده وان ای شهنشاه زمان ‌ ‌ ‌ قرب بنشاندن بود وان ای خسرو شیرین زبان

بیستم چیزی که از وی در گذار آرند زر ‌ ‌ ‌ تا بود نفره بدان از وی بدان هی پر هنر

بیست و یک آنچه نویسند و نویسان کن بیان ‌ ‌ ‌ بیست و دو چیزی که آنرا هیچ وزن ندارد جهان

بیست و سه وان شاخ را ای کلغدار دو فنون ‌ ‌ ‌ بیست و چارم هست تکلیفی که از طاقت برون

بار باشند بد زنان زی بار باشند نیک کار ‌ ‌ ‌ در زبان هند با تخفیف و ترکی اعتبار

معنی باز است و هم وان عدد ده بهر بار ‌ ‌ ‌ اتفاقاً آمده تا دلغت ای راست باز

اولین باشد بمعنی دیگر ای عالی نهاد ‌ ‌ ‌ دومین هست از بازیدن ای اهل داد

نیز بازنده بدان لیکن مرکب دار ‌ ‌ ‌ آمده شطرنج باز و نرد باز ای بردبار

سیومین باشد گشاده ای عزیز خوب ترست ‌ ‌ ‌ چارمین باشد مسافت در میان هر دو دست

چون گشاده شد بود باز و آن مسافت می‌شود ‌ ‌ ‌ از سر انگشت دراست تا چپ می بود

پنجمین باشد فراز آمد نشیبای اهل راز ‌ ‌ ‌ وان ششم تو نام طیری سیتهر ای شاهباز

هفتمین کردن تمیز و تفرقه اندر دو چیز ‌ ‌ ‌ هشتمین باشد جدا ای خسرو ملک تمیز

وان نهم راسو و جا مغیشل ای هوشیار ‌ ‌ ‌ خوان دهم تو سیل را باشد که گر یاد دار

برزگر باشد مزارع نیز خوان تو گفته است ‌ ‌ ‌ بد گرفتن غلط دان هم خطای ای بر عطا

آمده این فصل های فارسی ای هوشیار ‌ ‌ ‌ گوش کن ای جان و دل ای نکته سنج روزگار

پاعه را تو تخت دان ای صاحب گنج و نوا	چه شمیره بر ای پادشه بشنو ز ما

معنی پادست شه ای پادشاه دین‌دار	اولین دان پاسبان پاس نیز ای شهسوار

دومین پاییدن و پایندگی ای دلستان	سومین پا تخت دان ای خسرو شیرین زبان

اصل این پات است بعد از نام و تدبیر تای	بی شبه کرده بدل از دال ای اهل ذکا

معنی نیاه هست عمه و او بهتر خیزدان	گوشمالش شهسوار و نسا و رشیه نیز خوان

دومیان اصل شیب و ثنا سیومین دان ای بیم	خویش را رسوا مکن از آز دنیا ای عزیز

معنی نیاه هست بهتر پادار دان پاسبان	پادشه یعنی تو بهتر پاسبان معنی بدان

پادار تو تخت دان معنی شه حقا بگو	پادشه یعنی بدان تو صاحب تخت ای نکو

هست نیا دایه همچون عروس گلعذار	نیا را گر ببینی اما عروس و نگار

نوشه سیگو بود نو داماد ای نیک خو	کن حذر از صحبت دنیا که باشد جنگجو

هست پوسیده بضم و لین ای هوشیار	معنی دلهته و وسوسه با یاد دار

هست پا ای موقالی و فصل اندرو	زان یکی تازی دیگر پارسی ای نیکخو

اولینش فصل تازی ای سخن فهم جهان	معنی تازی خاک ای نرم دل مهربان

شتران را گر شود خارش بکار آن خاک را	صحت کلی شود زان خاک ای کان سخا

آمده تعفان بضم و لین ای پرده پوش	و زان او حسابان بدانی ای رک اصل هوش

۱۳

معنیش باشد از خود ایمن کلان   خوان بجیم را بکسر خا و با فتح خوان

بالش و باشد مسند معنیش تحفه بگو   اول تعداد مفتوح است ای فرخنده خو

معنیش باشد دشمن ای سخن [illegible]   هر چه مصطلح بدین وزن آمده مفتوح دان

همچو تجیاست هم بدکار هم تکرار گو   نیز تقاص است هم مثل است ای پاکیزه خو

بر و در معنی مقیص است و مثیل الحوان   دان مگر ملقا و هم میان بکسری [illegible] دار

معنی آن لعبت [illegible] بگیر   معنیش باشد مشفقت [illegible] بین

از سکون میم بخوان از ره [illegible]   از عطا [illegible] ای [illegible] عطا

ترجمه از [illegible] است ای [illegible] شمار   معنیش [illegible] دان

فارسی فصلست اینجا ای سخن [illegible]   معنی تا ان [illegible] فارسی [illegible]

اولین ان کلمه کان انتها باشد برو   دومین [illegible] تا کی [illegible]

سیومین تا راست چارم ان [illegible] کلمه ان   پنجمین [illegible] ششمین [illegible]

بست و [illegible] آید بهر [illegible] ای نگار   اولین [illegible] تا [illegible] خوان [illegible]

دومین [illegible] ان موکل بر امور   ان امور [illegible] است [illegible] باشعور

سیومین ان هم موکل ان [illegible] آنرا بخوان   [illegible] ان نام [illegible] هند و [illegible]

چارمین ان [illegible] شمسی [illegible]   چون نام ما آید نام روز [illegible] من

۱۴

تکمله [illegible] ترجمان بعض المکرم و ترجمان بعض [illegible] لاتباع الجیم [illegible] شعر وغ ۱۷ مصراع

جشن و شادی هنگامه آرزو د فارسی | پنجمین حصه نصیب بخت و بهره خوان
دان ششم نام عطاردی تیر و ماه | هفتمین قهر و غضب خشم ان ای یار
هشتمین تنگ است تازی ضیق آمد ای بلد | دان نهم تو تیره و تاریک ای خوش خلق
دان دهم فصل خزان را ای رخت همچون بهار | یازده دان مرتبه هم شوکت و شان یاد دار
دوازده جوی که باشد راست ای [illegible] | همچو آن تیری که بر سقف ازوی دان
تیر آن تیری که در کشتی نصب زند و است | بادبان آویخته زان تیر ای فرخنده خو
سیزده دان تو تیر غعمار یقین ای [illegible] | هم میان چوب تراز و بله آو نیز ان زان
سیزده باشد شکوفه کان خرما اشکار | چارده طاقت بدان ای یار نوعی مار
پانزده برق آمده ای بر دل روشن ضمیر | هفدهم جنسی مرغی صورتش طاوس نمن
شانزده دان رشته را هم موی ای [illegible] | نوزده به زجابه بسم کرباس کو
بیست یک را موی شمع ای سلیمان بیان | بیست و دو چیزی که از اجناس خوشبو
بیست و سه با گلوله تفنگ و مثل او | بیست و چارم تلبه باشد ای فرخنده خو
بیست و پنجم دان گل نرگس به من در گلستان | بیست و ششم معنی ام صحرا بدان ای نکته دان
بیست و هفتم دان چه آن دو چیز را ای باهم | کان بود با هم برابر در صفات و جثه هم
ثلثه دان از تای فوقانی تو معنی را شمار | نی بطای حطی آمد ای عزیز هوشیار
ای طلبه

۱۵

همچنین باب طبیدن نیز غلطیدن بدان — طای ... دو جا با غلطای کامران

اندرین باب آمده تای مثلث ای نکو — معنی تا آمده چیزی که باشد نرم او

خوان ثلاثا را بفتح اولین ای نکته دان — آمده وزنش فعالا ای سخن سنج زمان

آمده یوم الثلاثا روز سه شنبه شنو — از سکون لام ثلثا دان غلطای نیک خو

خوان ثمر از فتحتین اولین و دومین — معنیش بار درخت است ای نگار گل جبین

ثیبه از فتح اول با تشدید یاد دار — یای او مکسور معنی ضد بکر ای گلعذار آن

باب جیم آمد نگار از لطف دو جیم دان — آمده در فصل روی ای سخن سنج زمان

اولین در آن فصل تا از شهر مصر فقار — جیم را معنی بدان ای نشتر مست ای نکار

جده از ضم نخستین آمده بی قال و قیل — آن جزیره در میان مکه باشد ای جلیل

خوان جراحت بکسر اولین ای نیز بان — معنی او زخم باشد نی ز فتح است ای عزیز

جزبزه از فتح اول ثالثش مفتوح نیز — معنی او تیزی عقل ست ای اهل تمیز

ثالثش مضموم می‌دان غلط ای نیکگیر — جرجر از ضم نخستین معنی او نیز ریش

جلوه از فتح نخستین ای سخن سنج زبان — معنیش باشد نمودن جلوه گر حق در جهان

جزیه از کسر نخستین دان تو آن نیز بالیقین — کان شود حاصل ز کفاری جوان

خوان جزع از فتحتین ای خسرو ملک وقار — معنیش باشد خلاف صبر ای برد بار

کن مرکب با جمادی نیز اولی ای جوان | جیم او مضموم بر وزن فعالی کن بیان

شد جمادی متصف با نعت اولی نکو | نی باول متصف کرد و بدان ای نیکخو

همچنین میخوان جمادی الآخره [illegible] | پس جماد الاول و ثانی غلط باشد بدان

آمده [illegible] خمسین ای نگار | معنیش باشد جماعت [illegible]

نامده [illegible] فتح اول ای من فهم [illegible] | [illegible]

همچنین صندوق هم زنبور هم [illegible] | آمده [illegible] من فتح اولین

نیز عصفور [illegible] باضم نخست ای [illegible] | معنیش گنجشک با یاد دار ای شاه [illegible]

دان که صندوق از فتح نخستین ای کیا | معنیش [illegible] سخت ای عین عطا

خوان [illegible] از فتح اول معنیش [illegible] | [illegible] ای [illegible] کمال

[illegible] از فتح اول ای جوان | [illegible] مفتوح هم مکسور [illegible]

هم [illegible] مفتوح و مکسور [illegible] | [illegible]

معنیش [illegible] غلط ای [illegible] | [illegible] هم مکسور ای نکته دان

معنیش ضد ردی یعنی تو خالص [illegible] | [illegible] معنی جواد ایل جود گو

از سخی جواد ممتاز است ای اهل سخا | اینقدر باشد تفاوت [illegible] ای [illegible] با عطا

هرچه موجود است سائل را سخی بخشد [illegible] | چون [illegible] سائل [illegible] جواد [illegible]

گر نباشد پیش او موجود دینار و درم — فرض آورده و هر چیزی به سال از کرم

فارسی فصل است اینجا ای زن شنجد از زمان — خوان تحیت روز و بر رحم شب وناگر مر سلان

جعد دان او فتح جیم تازی ای معنی نگار — نیز جیم فارسی خوانند اهل روزگار

جه دو رهبه خوان بجیم فارسی ای نیک خو — معنیش باشد سینگ ای نگار مشکمو

جیم تازی عام می خوانند در والعنز — از سیه کاری چه سگ ای ایب باتمیز

باب حای مهمله بشنو زمن ای پر بها — معنی حا آن زنی باشد سمین ای آشنا

کان زنی پستان دراز است ای نگار مهر خو — هم درآمد زبانش ار خوب باکس مگو

معنی او نیز آن زنان از رو با دامان — کان مسلط میشود بر شوی خود در هر زمان

یا حاتم را بخوان یکسو ای بحر سخا — معنیش نام سخی مشهور در آن بادیه

خوان حزین را فتح اول معنیش غمگین بگو — شاد و خورم باش دائم ای نگار مهر جو

خوان حجامت را بکسر اولین ای مومنان — معنی او خون کشیدن از شاخ ای جوان

هرچه مصدر اندرین باب من مکسور گو — یک آن مصدر برای صنعت آمد ای نکو

چون حیاکت معنیش بافیدن است ای اهل فن — همچنین باشد خیاطت معنی او دوختن

همچنین باشد صباغت رنگ کردن ای نگار — هم دباغت پاک کردن چرم را ای هوشیار

هم حرفت چوب را آراستن معنی او — هم دراثت هم زراعت مثل آن دیگر بگو

جیم را کن با حسین ترکیب ای نیکو شعار | حای او را بخوان مکسور ای معنی نگار
حای ثانی را بدان مفتوح و دال آمد مکان | معنیش نام کتابی در حدیث آمد عیان
خوان تو دانا ای حذاقت را بفتح اولین | نی بکسر اولین ای خسرو روشن جبین
ابلهی باشد حماقت و این مفتوح دان | نی بکسر اولین ای هوشیار نکته دان
دان حسام از ضم اول معنیش شمشیر گو | حسم بدن بدان ای سرفرازنده ...
آمده حلام هم حلان بضم او بین | معنیش دان بچه از گوسپند ای ...
معنی حلوان بضم و بین چیزی بدان | کان برشوت میدهند هم مهر زن ای ...
اجرت گوینده فال است هم معنی او | اجرت دلال هم دان نام شهری نکو
شمس حلوانی از آن گویند اهل روزگار | اول حشمت بخوان مکسور ای فرخ تبار
معنیش دان شوکت و هم دبدبه ای اهل فن | خوان حضور از ضم اول معنیش حاضر شدن
دان صحیح گفتن تو حسب الامر را ای با عطا | جای امر آرند الفرموده میباشد شما
تا مده گاهی الف با لام ای شیرین کلام | بر سر الفاظ فارسی ای فرخنده نام
دان معرب حسب را از بهر معرب آن | فارسی خوان در جهانش ...

باب خای معجمه دو فصل در وی آشکار | زان یکی تازی و دیگر فارسی ای هوشیار

اولین دان فصل تازی ای عزیز آشنا | معنی خا موهای پر گره دان ای ...

19

هم بدان موقی معین رایم ای ابن بری
آمد خراطین ... برگ و زن خوان

معنیش شخصی تراشد چوب را ای نیکخو
وان خراطی را زبان عامه ای پاکیزه خو

وان خزانه را بکسر اولین ای زر نثار
فتح بر وی هیچگه جایز مدان ای نامدار

وان خدیجه را بفتح اولین ای نازنین
دال و مکسور باشد فی زضم اولین

آمده خشیت بفتح اولین از خوف و بیم
فی زکسر اولین است ای سخن دان فهیم

اول خرطوم مضموم است ای روشن ضمیر
معنی او بینی فیل است همچون [illegible]

آمده خلعت بکسر اولین ای دیده‌ور
خوان خوان از ضم و یا از کسر ای دریا گهر

بیکران تعریب آن معنی آن مشهور [illegible]
وان خیال از فتح اول فی زکسر اولین

معنیش نامی [illegible] از حواس اندرون
پنج حس باشد بباطن ای عزیز ذوفنون

اولین زان مشترک حاسه دوم باشد خیال
سیوم فکر است چهارم وهم ای [illegible]

همچنین حفظ است حس یاد دار جاودان
نام حافظ حفظ کن محفوظ باشی در زمان

خلوت از فتح نخستین معنیش معروف گو
فی زکسر اولین ای نکته سنج نیکخو

فارسی فصل است اینجا ای عزیز هوشیار
معنی خا پارگین در فارسی میکن شمار

خوان خجسته را بفتح جیم ای فرخنده خو
معنیش واولین فرخنده میمون بگو

و هی نام گل است آن [illegible] ای
در میان [illegible] ای گل [illegible]

۲۱

خوان خِد نو از کسر اول هم ای ضمیم آمد صحیح / معنیش در فارسی صاحب ای اخی ای فصیح

باب دال مهمله و فصل در وی آشکار / زان یکی تازی و دیگر فارسی ای نامدار

اولین زان فصل تازی ای سخن فهم زمان / معنی دال است فربه خوان ای نوجوان

هم بدان آسیبه رفتن معنیش ای ذوفنون / هم دویدن نرم باشد معنیش ای ذوفنون

دال را رهبر بدان هم ای برادر رهنما / دِمل خوان از کسر اول دان مشدد لام را

آمدش تعریب از دل جان من از دل شنو / دِرّه از کسر نخستین معنیش معروف گو

می‌نبندا زروی حکم شرع مجرم را از آن / خوان تو دعوی ز الفتح اول ای والامکان

دان دمشق از کسر اول تا نیش مفتوح خوان / معنی او نام شهر مشتهر اندر زمان

خوان دماغ از کسر اول معنیش جای خیال / اول دعر ز الفتح وهم بکسر ای با کمال

اول دگان بخوان مضموم ای معنی بکار / جمع و باشد دگاکین معنی او آشکار

اهل فارس و اهل لور و نویسنده عزیز / آمده بی واو در تازی بیان ای باتمیز

فارسی فصل است اینجا ای سخن سنج نکو / معنی دال است نام حرف در فارسی زبان

ای کیا پرسای در تیر چسپانند نیز / تا شود پیوسته تیر ای نازنین

دشت از ضم نخستین ای عزیز دو / معنی او زشت و بدای خوب نیکوکار

از تغییر السنه هم از مرور روزها / تا یکی فوقانی از واو اختند ای یادگار

پس ازان دشنام گفتن بر که گفتیم دان | اصل [illegible] ای [illegible]

مشت بر مشت [illegible] دان [illegible] معنی بگو | معنیش [illegible] ان ای [illegible]

تای فوقانی ازان انداختند ای [illegible] | بعد ازان [illegible]

در زبان هندی هم همچنین معنی [illegible] | [illegible] ان جان

باب ذال معجمه گشته بیان ای [illegible]

معنی ذال آمد [illegible]

[illegible] دان [illegible] | [illegible]

[illegible] معنی [illegible] | [illegible]

خوان [illegible] باب [illegible] معنیش [illegible] | [illegible] فرمان

وان [illegible] معنی [illegible] | [illegible]

باب را مهمله آمد فصل [illegible]

[illegible] ای [illegible]

اولین ان فصل [illegible] | معنی را [illegible]

آن [illegible] معنیش [illegible] نگار | [illegible] ای هوشیار

خوان [illegible] اول [illegible] | معنیش [illegible] قول

نام [illegible] الاخر [illegible] آخر زمان | [illegible]

[illegible] گویی که [illegible] بود | خوان [illegible]

معنیش امعاء باشد گر آنرا از عمر تیز — اوّلش مکسور باشد غلط ای پرهیز

وان ردی از فتح اول دال و کسر نون آ — معنیش باشد خلاف جید ای قدسی مکان

گر شود دال از خوانی غلط باشد شنو — خوان ربنا از کسره خوشنود بلو معنی

در میان منتخب از فتح گفت ای فهم یاب — وان ربنا با فتح مفتوح ای اولا جناب

معنیش جنت نشست کن عنایت بر جهان — همچنین باشد قضیه آن قضایا جمع آن

خوان روان از فتح اول معنیش روزی که — نی زرسا ولین ای خسر باکیزه خو

اول نعت بخوان مستوای نشین — معنیش باشد بلندی ای ز فتح اولین

فارسی فصحت اینجا ای عزیز هوشیار — معنی رای نیست در فارسی مکین شمار

اولین آن راه را ای همنمای گمرهان — دومین آن نام حاکم بود در هندوستان

ایگان نیز ای گروه بند و آشنای راه — لی بدل لی معنی دلی ز فضل اله

اصل این ایگان چو ای باید الف زابد — بس ز ان شد ایگان مشهور در هر دو زبان

اول انگ آمد مفتوح ای رنگین عذار — معنی اوسی ان ای خسرو معنی نگار

اولین معروف ثانی وان نصیب حصه نیز — سیومین آن عیب جام ربح محنت ای عزیز

همچنین قوت ممان ... جان پرشمه — هفتمین آن ... ای ...

کان ... ... — هشتمین ...

۲۳

داں دہم توزیدہ در شعرای قدسی شعار ‌ یازده طرز و روش هم قاعده قانون نگار

دوازده پنجم و برگوی یقین ای کامران ‌ سیزده شد مکر و حیله هم دغا مینگر

چارده رو دیدن و رستن بدان مهر خو ‌ همچو خود رنگ ست خود رسته بدان ای لاله رو

پانزده در معنی خوبی لطافت هم نگار ‌ شانزده باشد خوشی و تندرستی هم شمار

هفدهم در معنی مثل است بدان ای پر حیا ‌ هژدهم در معنی خورنست ای اهل ذکا

نوزده دان رونق کار و رواج هم درود ‌ بیستم دان مایه اندک یقین ای مالدار

بیست و یک دان قمار ای باز کامر ‌ بیست و دو دان خداوندی هم ای نکته دان

بیست و سیوم زشت و بدای نیک کار خوب رو ‌ بیست و چارم خال باشد ای نگار مشکمو

بیست و پنجم دان تو شیرین کار ای تر زبان ‌ بیست و ششم باشد جلاجل ای سخن سنج

بیست و هفتم خشم باشد خجالت ای کیا ‌ بیست و هشتم شرم باشد ای عزیز پر حیا

بیست و نه احوال بدان ای نکته فهم زیر ‌ دان توسی ام ز خیال ای نیک اهل اوریز

باب هو معجمه و فصل در و شد بیان ‌ اولین تازی بود دیگر فارسی ای نکته دان

اولینش فصل تازی ای عزیز هوشیار ‌ معنی زالیست مردی کان بود بسیار خور

یعنی آن مرد خورد بسیار چیز ای خورده دان ‌ اول از پنج مکسور ست ای جان جهان

معنیش شد تیز باشد ای نکار ‌ فارسی گرد بفتح اولین ای کامکار

خوان زمرد را بضم اولین و میم · رای ابا شد مشدد ای شه روشن ضمیر

معنی او نام قسمی از جواهر یاد دار · وان زمام از کسر اول معنیش باشد مهار

اول زهرا بخوان مفتوح ای روشن عذار · آن زنی کان روی فرخشان او ای [illegible]

نیز نام فاطمه بنت محمد مصطفی · خوان زوده از جان و دل بر روح پاک [illegible]

فارسی فصل است اینجا ای سخن سنج راز · معنی زای است زاید خوان آتش زای [illegible]

ژاژ و ژاژه را گیاهی بی مزه بسیار گو · اشتر شیر چند خاید بیمعنی سخنش شنو

زان کلام بیهوده را ژاژ خایی گفته اند · آن کسان در رشته تحریر گوهر سفته اند

زم بفتح اولین سرما بخوان ای گرم خو · خوان زمستان [illegible] چون گلستان

کثرت سرما زمستان بدان ای دلستان · کثرت کوه است کوهستان [illegible] بلند

باب سین بی نقط دو فصل می‌گو آشکار · زان یکی تازی و دیگر فارسی [illegible]

اولین وان فصل تازی ای سخن گزار · معنی سین مرد [illegible] ای اهل [illegible]

هم تو نگر وان که باشد سین سیم و شوم [illegible] · آمده ساذج بفتح دال ای عالی همم

آمده تعریب ساده ای شه معنی نگار · چون سباق آمد سیاق از کسر اول [illegible]

فی بفتح اولین ای نکته سنج مهربان · معنی اول لغت سبقت نمودن کن بیان

لیک آن سبقت که باشد در دویدن ای نگار · معنی ثانی لغت [illegible] این ای [illegible]

خوان سحاب از فتح اول ای کسر اولین — معنی او ابر باشد ای سحاب تیغ دین

دان سلب از فتح اول ای ز ضم ست ای کیا — معنی او کو آب ست ای عزیز آشنا

سجه از ضم نخستین معنیش تسبیح دان — اول سنجاب مکسور است ای جان جهان

معنیش هر چه که زیر دامن و غیره بود — از برای محکمی دوزند ای اهل هنر

سجده قران هم سجده نماز از فتح خوان — آبرو خواهی چو ابر و سجده میکن جاودان

چون بود سجده بمعنی سر نهادن بر زمین — مصدر است مفتوح و هم مکسور خوان ای نیک بر

سریه از ضم اول را مکسور خوان — رای هم باشد ای سخن سنج زمان

معنیش واشی که آید در تصرف ای نکو — میشود نسبت بسوی سر ای فرخنده خو

ستر از کسر نخستین دان جماع معنی آن — ضم سریه بدان از تغیرات ای جوان

بهر نسبت ضم شده در جای کسر ای نکو — همچنین میخوان تهامی را ای یار مکسور که

معنی و نام شهر ای سخن فهم زمان — دان تهامی را بنسبت اولش مفتوح

همچنین در بصره بکسر خوان بکسر ای نگار — خوان سوم از فتح او لیک ضم ای گلعذار

خوان سری همچو غنی یک وزن ای فرخنده — معنیش سهو یعنی راه سقطی بگو

سین او مکسور میباشد غلط ای آشنا — را اش از تشدید خواندن آن خطا

اول سقمونیا مضموم دان ای با وقار — معنیش باشد گیاهی مشتهر در روزگار

دان سلامت همچو صحت ای حکیم مهربان / در سلامت پای لاحق تازی ای جوان

سمت از فتح نخستین معنیش باشد طریق / خوان شوال از ضم اول لی ز فتح است ای شفیق

آمد بپای سیّد کسر و هم تشدید خوان / معنیش سردار هم سالار و هم سرور بدان

فا بمعنی فصل آمد ای نکته سنج روزگار / سه بسین مهمله اندر عدد می کن شمار

در زبان فارسی باید صاد چون آمد حرف / کز بیانش ذکر شد در اصطلاحات ای شگرف

شبلت از کسر نخستین لی ز فتح است ای نکو / معنیش باشد برنج ای [illegible]

... [illegible] ... ای شهر ... / بای رضوان فارسی مفتوح ای معنی نگار

... [illegible] ... صاحب شکر بگو / دان سپه شکر تو بد صاحب ... ای [illegible]

سار را شتربان دان زنده انس بیابان / سام دارد پنج معنی ای سخن سنج زمان

اولین نام پور نوح پیغمبر بگو / دومین دان جد رستم باب زال [illegible]

سیومین دان آتش و چارم نشان آن ای جوان / انکه در آتش بود آن را سمندر نام خوان

معنی و سالم اندر دان یقین ای نیک خو / همزه را انداخته گفتند سمندر باو

بعد از ان تخفیف کرده در الف هم [illegible] / حالیا می خوان سمندر ای [illegible] تمیز

پنجمین دان نام کوهی ای [illegible] / در زبان تازی آمد معنی او مرگ [illegible]

هم بران [illegible] واحد سامه جوان / در زبان هندوان نام کتابی گفته دان

باب شین معجمه دو فصل آورده نیز — زان یکی تازی و دیگر فارسی ای با تمیز

اولین زان فصل تازی ای بهی وقار — معنی شین است آن مرد که بسیار خوار

هم بدان بسیار سوگ شنم نگیر عیب نیز — دیگ و شین دیگ مس هم تنگ شنگل عزیز

نیز مردی کان بود بسیار شهوت ای جوان — شهوت شهو در انگهدار ای عزیز نکته دان

شافعی از کسره فا نام امام با صفا — خوان شباب از فتح اول وان جوانی ای کیا

نی بضم اولین ای صاحب فرزانگی — وان شجاعت را بفتح اولین مردانگی

خوان شمال از فتح اول معنیش باد ای شمار — کان وزد از سوی دست راست ای معنی نگار

لیک آن وقتی که سوی قبله است رو بدان — پشت سوی شرق باد ای پیش بین مهربان

گر بخوانی اولش مکسور دست چپ بگو — نیز خوی و طبع آن معنی او ای نیک خو

اول شطرنج مکسور است ای دانای راز — معنیش دان بازی مشهور تر ای سرفراز

وجه تسمیه شنو شطرنج را ای بردبار — اصل این شترنگ تعریب است شطرنج از

آمده شترنگ شین و رای مفتوح خوان — فارسی کاف است و نون و تای او ساکن بدان

صورت انسان بیاید از چنین بعید سر مگو — بنشم او چون سوی فرق آدمی بر هم و

راست پای نر فتاده جب ماده بود — ماده را بر عکس آن پای چپ افتاده بود

هر که گشته در میر دانم بعض گفته بعد — یا یمین از وشمال میر ای گشته خرسند

میشود حاصل بنیسان آن نبات ای گلعذار / میکند اطراف آن خالی جنان ای بردبار

کنده گرد از زمین از توشاند بدان / پس شش را در گلوی گاو یا سگ غیر آن

بسته بر حشیش می بندد محکم ای نگار / آن بهایم گرسنه غایت بود ای نخجه کار

می نمایند آن بهایم را علف یا لحم زان / جانب طعمه دوند در پیچ افتند بی گمان

تیزدان مردم گیاه سنگ کن را ز شمار / نام آن بازی که معروف آمده روزگار

مهره ها از چوب در صورت انسان / زان سبب شترنگ آمد نام آن ای [illegible] لسان

آمده شطرنج تعریبش شنو ای هوشیار / راست بازی بهترست از جمله بازی ای نگار

نیم نه از کسر نخستین معنی او پاسبان / خوان شعو از ضم اول ای سخن سنج زمان

شرب مفتوح خوان مضموم هم مکسور نیز / معنی او خوردن آب و مثالش ای عزیز

آمده شاقول با قاف ای سخن فهم دیار / عامه میگویند آنرا ساهل ای معنی نگار

معنی او آلت معمار از سنگ است از آن / خانه دیوار را کن معمور ای دانش مکان

فارسی فصل آمده ای نکته فهم ورکار / شست و میدان السین النقطای [illegible]

تا رشش ستین بدان ای خسرو شیرین زبان / آنکه بنویسند از صادش غلط باشد بدان

زانکه نامد صاد در زبان دری نیز / هم حروف هفت نامد در میان صد در نیز

شاه اسپرغم بگو هم شاه اسپرم بخوان / شاه اسپرغم شنو هم شاه اسپرم را بدان

آمد شاه سرم هم دان تو شاه اسپرم　　　این همه را نام ریحان دان تو ای باغ کرم

تا زبیش شد ضمیمه آن ای عارف روشن ضمیر　　　وجه ایجادش شنو ای خسرو پورش فقیر

آن نبوده پیش از هنگام کسری ای فهیم　　　روزی در دیوان کسری ناگهان ماری عظیم

تیز تخمش گشت ظاهر حاضران خایف شدند　　　قصد هر یک شد بکشتن گفت شاه هوشمند

هر که گذارد کسی این مار را از حاضران　　　در پیش رفتند در جایی در آمد بیگمان

باز بعد سالی آمد مار در دیوان شاه　　　از دهن انداخت قدری تخمها خرد و سیاه

تخم او کشتند از حکم شهنشاه زمان　　　شاه اسپرغم شده پیدا از او در بوستان

نافعش میدان تو از بهر بواسیر و زکام　　　شاه دارو نام انگوری شراب ای نیکنام

وجه تسمیه شنو ای خسرو جمشید جاه　　　چون گرفته آب ز انگورها جمشید شاه

بعد جوشش صاف او نوشید از جان شهریار　　　یافتش چون زهر قاتل بود و تلخ ای هوشیار

زان سبب بگذاشت آن را شاه در گوشه نهان　　　یک کنیز شاه را شد عارضه ای نوجوان

کز بسی تابی ز پیچ شقیقه موت را　　　بر حیات خود نموده بهتر ای دلربا

از برای مرگ آن تلخ آب انگوری چشید　　　در میان ناامیدی صحتش شسته پدید

این حقیقت چون شنید خسرو جمشید شاه　　　شاه دارو گفته نامش آن شه عالم پناه

شاهگان چیست بگو لالایی شاه زمن　　　اصل و ویه شاهگان ای شاه بشنو تو ز من

بای و گرده بدل از پا بخوان تو شایگان — نام گنج خسرو پرویز دان ای نکته‌دان

نیز آن گنج کلان کو لایق شاهان شمار — نام و شد شایگان ای شهریار کامگار

قافیه را دان که در وی شد تکلم ای عزیز — آن دو قسم آمد خفی و یا جلی ای با تمیز

آنکه در آخر الف هم نون بود ای نکته‌دان — نام او باشد خفی در معنی فاعل بدان

الف و نون در آخر کلمات برای معنی فاعل بود ۱۲

همچو خندان هست و گریان ای نگار خنده رو — با زبان با دهان در قافیه باید شنو

آنکه را معنی جمع است مثل مردان و زنان — نام او را دان جلی ای واقف از نهان

معنیش آن کار فرمودن بود اجر نیز — در کتابت شد آمد و معنیش ای [illegible]

ای معنی لفظ شایگان ۱۲

با سپاه و بی نقط بشنو تو ای دانای راز — [illegible] نو آن [illegible] ای شاه باز

کان کند پیدا کیا بانگ ای نگار خوش نوا — هم بدان معنی [illegible] هست آشنا ای

هم بدان آن رگ که در دو چشم اشتر شد پدید — عارضه گردد از آن [illegible] اشتران بیگمان

یعنی رگی است میان دو چشم اشتر [illegible] ۱۲

خوان صبوح از ضم [illegible] و بامداد — گر بخوانی او بس مفتوح ای اهل وداد

معنیش آن باده کان نوشند وقت صبحگاه — توبه کن وقت سحر تا پاک گردی از گناه

آن صبر از فتح اول نام نیش کم سور خوان — معنیش دان نام دارو ایلوا هندی زبان

دان صحاح از فتح اول ای شه معنی نگار — معنیش نام کتاب جوهری ای [illegible]

شد بروی آن ضعیف ای [illegible] — آن کتاب اندر لغت بس معتبر مشهور

ای بر صحاح ۱۲

وان صحاب ای کسر اول معنیش یاران بخوان / خوان صداق از فتح اول مهر زن معنی آن

نی ز ضم اولین ای خسرو فرخنده خو / صمت از فتح نخستین خامشی معنی او

صمغ از فتح نخستین دان عصاره از درخت / در زبان هند میگویند گوند ای نیکبخت

نی ز کسر اولین ای صلب وی زمین / صومعه را دان بفتح میم ای چله‌نشین

صنعت از فتح نخستین پیشه و هم کار خوان / وان صناعت را بکسر اولین ای نکته دان

معنی او نیز پیشه راستی را پیشه گیر / صفح از فتح نخستین ای روشن ضمیر

معنیش باشد ورق از مصحف اعظم بخوان / نیز وانی گوشهٔ هر چیز ای روشن روان

از سکون دال اگر صدقه بخوانی ای عزیز / وان غلط آن نقطه را ای خوش‌بصر تمیز

اول و ثانی و مفتوح خوان ای هوشیار / معنیش چیزی به قدر اسپید هندی در شمار

باب ضاد نقطه دار آمد بدان ای نکته دان / معنی ضاد است هدهد ای سلیمان زمان

خوان ضرورت را بفتح اولین حاجت شمار / چون کنی نسبت بچیزی خوان ضروری ای نگار

وان ضرر از فتح اول معنیش لازم بگو / در لغت تحقیق این دیده نشد ای نیکخو

اول ضعف آمده مفتوح و هم مضموم گاه / معنیش دان ناتوانی ای قوی سر اهل جاه

ناتوانی خرد از فتح آمد ای لبیب / ناتوانی بدن از ضم بخوانی ای ادیب

باب طای بی نقط آمد بدان ای هوشیار / معنی طای است پیچید حریص اندر شمار

معنی او نیز آن شخصی بدان ای نکته‌دان | کان کند خواهش جماع و صحبت مردان چو زن

فتح بر طیا خوان ای شاهباز کامکار | معنی او طایری دان تو پرد بهر شکار

گر چنین گویند بهر صید طیارست باز | اینچنین گفتن روا بی شک بود ای امتیاز

حالیا طیار میگویند هر شی را ازان | شد باستعمال مطلق هم مقید در بیان

یعنی استعمال خاص از بهر عام است ای نگار | همچنین مرسن بدان ای حسن و معنی نگار

بینی گاو و شتر معنی مرسن کن بیان | هم باستعمال در بینی مردم بخوان

مرسن الانسان ببین قول اید گر صراح | در لغت کتب معتبر آمد صراح ای پر فلاح

گشته بهر عام استعمال خاص ای نیک خو | فارسی طیار را دانند باز ای مهر رو

تای فوقانی رقم سازند زان رو اندران | در زبان فارسی این طا نیاید ای جوان

وان تطفل اشتقاق از همین جا دان ای عزیز | چون تحجر از حجر آمد بیان ای پر تمیز

در ره وزان طلایع چون مسنا جدیا دار | معنیش جمع طلیعه قسم فوج ای شهسوار

خوان طمانینت بضم طا و کسر نون ببین | فتح خوان بر نون ثانی ای شکر وی نیز

معنیش آرام دل شد مطمئن مشتق ازین | خوان طمع از فتحتین اولین و دومین

پس بدان تا از زبان طیار را ای آشنا | گفت آن سلمان که باشد ساحر و طیار

در میان شعر خود انطای خطی پر نگار | مدعای شعر او سازم رقم ای هوشیار

الحان طیار شد در عهد تو قرآن و لا | بچه را شاهین گهی سوی کبوتر تاک زد

نام شخصی دان طفیل ای نامدار با تمیز | بی طلب میرفت در شادی مردم ای عزیز

یای طیب را مشدد خوان تو هم مکسور دان | معنیش باشد حلال ای پاک ای قدسی مکان

طیب آمد هم مطیب نام ابنای نبی | مشتق از طیب و طاهر بدان ای حبیبی

باب طای نقطه دار آمد بدان ای اهل راز | معنی ظل آن دو نی بستان او باشد دراز

خوان طهارت را بکسر اوّلین ای هوشیار | معنیش دان ابره جامه یقین ای ...

از سکون لام ظلمات است نزد عالمان | اولش مضموم باشد لام او مفتوح خوان

معنیش بسیار تاریکی بدان ای ماهرو | قدر مهتاب است در شبهای تار ای نیکخو

باب عین بی نقط بشنو ز دل ای نور عین | معنی عین آنکه داند چشم او روشن چو عین

عین چشم و آفتاب و چشمه را تو بدان | چشمه میزان و دینار و درم هم نقد خوان

هم بدان تو دیده بان جاسوس مهتر ای نگار | هم گزیده چیز بهتر نیز باران یاد دار

هم بدان کوهان اشتر نیز رست ای نیکخو | هم بدان ابری که از سوی عراق آید بگو

هم نظرگاه است هم دان نقش چیزی ای نگار | هم گران باری یک پله ترازو یاد دار

اهل شهر و اهل خانه هم بدان معنی آن | هم رسانیدن بچیزی چشم معنی کن بیان

هم بخوان تو نام ده در شام زیر کوه بین | هم بدان ده در یمن ای [illegible]

۳۵

هم بدان یک کس که باشد از بدیل ای نکته دان | نیز نام ده باشد مصار بدیل ای کامران

هم بدان نام حروفی از تهجی یاد دار | مال حاضر هم بدان حاضر ز هر چیز ای نگار

هم حقیقت نیز مرغی ای سلیمان زبان | اکثر قوم است و اکثر مال و هم انگور خوان

هم بدان ذات و قبیله هم گروه و پیشوا | هم مغاک و هم نظر کردن بدان ای آشنا

آن برادر دان که باشد و حقیقی ای نگار | دایره باریک آن بر پوست باشد [illegible]

دان [illegible] کشتن ای دریای حلم | نشسته باشی [illegible] ای غیر علم

بحر از فتح نخستین معنی او ضعف خوان | خوان معیار از کسر اول تر و سوز تنیر دان

خوبرده از فتح باید خلقی آمد ای خلیق | دان عروس از فتح اول نیز دار ای رفیق

معیش نو که خدا از مرد و یار ای عزیز | جمع او باشد عرائس ای شه مصر تمیز

ما یعیش نسهو از تخفیف یاد در روزگار | نیز عاریت ز تشدید آمده ای هوشیار

عفت از کسر نخستین فای تشدید خوان | معنیش پرهیزگاری ای سخن سنج زبان

دان بقیه شیر در پستان بضمش ای لبیب | پارسا زن را بدان از فتح اول ای ادیب

دان عروض از فتح اول علم شعر ای خوش نوا | عشرت از کسر نخستین همنشینی معنیش دان

عندلیب از کسر اول معنیش بلبل بگو | اول عصمت بخوان با کسره ای پاکیزه خو

معنی و حفظ و منع ست از گناهان بیم دار | خوان عصابه از کسر اول بین ای هوشیار

محبت از برام و منتخب ست ۱۲ عارب بالتشدید عارة عاریتی کانها منسوبة الی العار لان طلبها عار و عیب

معنیش چیزی که بندند زان تا عیر آن | عُصفور اسم نخستین جزو مردم را بخوان

خوان عطارد را بکسر ای فرخنده خو | معنیش نام ستاره فارسی تو تیر گو

وان عطش از فتحتین اولین دو ولیک | معنیش وان تشنگی ای گوهر یکتای دین

خوان علاوه را بکسر اولین ای هوشیار | معنیش چیزی که بر چیزی زیاده شد شمار

وان عمامه را بکسر اولین دستار خوان | خوان عیادت را بکسر اولین ای نیکو ادا

معنی او پرسش بیمار ای دانای راز | وان تو عقار را بفتح اولین ای سرفراز

معنی او طایری معروف هم ای نگار | لیک او مجهول جسم در بیان و کار

خوان عیال از کسر اول طفل و مردمان | عطر ملکسو آمده ای کلفدار نکته دان

معنیش خوشبوی معروف وان ای مشکبو | خوان فتح اولین خوشبو شدن معنی او

خوان عیان از کسر اول معنی او آشکار | آشکارا از کسی هرگز نگو ای بردبار

عوق با عوج با آن طویل القد بدان | عوق را با نون عنق گویند عام از مردمان

باب غین معجمه دو فصل در وی شد عیان | زان یکی تازی و دیگر فارسی ای نکته دان

اولین زان فصل تازی گلشن ای آزاده زن | معنی غین است ابر و میغ ای بحر وقار

معنی آن تشنگی هم دان تو ای عین عطا | هم بدان تو تیرگی را ای صریح سخا

غرقه از فتح نخستین آمده ای کامران | معنی او آب بکف ای مهربان

۳۶

۳۷

از ضم اول بدان یکمشت الْمُر ای صلح‌جو / خوان غزال از فتح اول معنیش آهوی کو

هست غزالی بفتح او لیکن اهل یمن / زای منقوطست در وی ای [illegible]

زای او را خوان مشدد ای شه فرخنده‌خو / صاحب احیا غزالی هست از تشدید گو

بعض از تخفیف آن را خوانده‌اند آنکه قرآن / معنی غزال آنکه [illegible] ریسمان

دان غلط از فتحتین او لبن و دو یمن / معنیش میدان خلاف صحت ای [illegible]

یای آخر و غلط باشد غلط ای هوشیار / از سکون لام میخوانند اهل روزگار

خوان غموس از فتح اول ای [illegible] / معنی او دان تو سوگند دروغ ای راست‌باز

آن قسم بر فعل ماضی میخورند ای آشنا / تو توانی غصه و غم خور مخور سوگند را

فارسی فصلست اینجا ای [illegible] / خوان رود از جان و دل [illegible]

اول غَر دان مفتوح ثانی [illegible] / دال و مکسور نامرد است و ترسنده بدان

معنی ترکیبش قحبه دال آمد ای نگار / غر بمعنی قحبه آمد معنی دال آشکار

خوان تو غمگین را بکاف فارسی [illegible] / عام میخوانند در وی کاف تازی در زبان

غا و شنگ آمد به نون و فا و ای معنی نگار / غین او منقوط و مفتوح است ثانی [illegible]

نون دو دان کاف و فارسی [illegible] / معنیش چوبی برای گاو راندن یاد دار

هندیان گویند آن را [illegible] / معنی ترکیب آن [illegible]

غاو باشد گاو و معنی شنگ دان تو تند شخو
گر سعادت بایدت تو خواهی فی الدنیا صبح خیز

در میان باب غاء و فصل آمد فیشخوان
یکی تازی و دیگر فارسی ای هوشیار

اولیش فصل تازی ای سخن سنج ...
معنی فار الکف درباهم گروه ...

خوان فرار از فتح اول معنیش بگریختن
وان فرح از فتحتین ای ... شد از ...

معنیش باشد طرب یعنی خوشی ای ...
خوان فصیل قلعه را از ...

معنیش دیوار اندر قلعه باشد یاد دار
وان سفیل قلعه از ... ای هوشیار

خوان علاق از ضم اول فتح اولین
معنیش باشد کنایت از کسی ...

قحقش از ضم نخستین معنیش معروف دان
عام ... اند از فتح نخستین ...

آمده فهرست بکسر فا و را از غیر تا
بی گمان فهرست تعریب ...

فارسی فصل است اینجا ای ... هوشیار
معنی قفای آدو فارای کامگار

اولین ...
ثانی استعمال فا ... باید بدان

همچو فا او گفت ...
فام دارد چار معنی اولین رنگ ...

وان دوم ...
چارمین وان نام ... از خراسان ...

باب قاف و آمده چون ...
قاف را معنی بدان ...

هم بدان کوه زبرجد گرد عالم آشکار
خوان قباله را ... الفتح اولین ای هوشیار

معنیش خطی که قاضی مهر کرده اندر آن | قبه از ضم نخستین و سته شنبه خوان
یا ی از فتح نخستین نیز آید ای نگار | خوان قبول از ضم اول ای شه مصر وقار
معنیش وان آمدن پیش ای سخن سنج زمان | هم وزیدن باد نامش ان صبا ای نکته دان
نور آهو جامه انگلندن بدان معنی گو | گر بخوانی او بکسر مفتوح ای فرخنده خو
ان قبولیت غلط از بانی است بیگمان | معنیش باشد پذیرفتن بدان ای کامران
دان قراقر از بضم قاف اول ای عزیز | قاف ثانی آمده مکسور ای بحر تمیز
معنیش میدان تو آواز شکم ای تیز زبان | آمده قسمت بفتح اولین بخشش بدان
اسم تقسیم است از کسره نخست ای ... | خوان قسیم از فتحتین اولین ... دیگر
معنیش سوگند باشد ای عزیز راست کار | از سکون ثانی آمد حصه کردن یاد دار
از سکون صاد قصد دان غلط ای نکته دان | فتحتین آمد بقاف و صاد ای ... الامکان
معنیش آبادی کمتر بلده یاد دار | خوان قضاعه از بفتح اولین ای گلعذار
معنیش نام قبیله هم سنگ آبی بدان | صاحب قاموس از ضم گفته از ای جوان
همچنین مشهور می باشد ز ضم اولین | خوان قضیه از بکسر ضاد ای رباب دین
یا ی او مفتوح میباشد مشدد نیز خوان | خوان قطا از کسره اول معنیش ...
قلعه از فتح نخستین خانه سنگین شمار | دان قناعت از بفتح اولین ای ... وقار

۳۹

معنی او ضد حرم آمد بدان ای با غنا
قحبه از ضم نخستین آن نگه دار ای خدا

قنطره از فتح اول فی کسر و لین
معنیش دان پل که می باشد بزرگ ای بحر ریز

باب کاف آمد بدان و فصل وی
زان یکی تازی و دیگر فارسی را یاد دار

اولین دان فصل تازی ای سخن فهم
معنی کاف است صابر هم [illegible]

هست کعبة البحر نام عالمی مشهور کو
دان مطاط احبار را بعد از کعب ای نیکخو

آمده کفاره از تشدید فا ای بردبار
معنی او دان بدل بهر گناه ای ذو وقار

هم بدان کور عمامه را بفتح اولین
معنی او پیچ دستار است ای رنگین

خوان کیاست را بفتح کاف تازی ای ادیب
معنیش دانائی آمد ای سخن سنج لبیب

فارسی فصل است اینجا ای عزیز [illegible]
کاف را ای خوان مخفف از سکون ای هوشمند

آمده کشور بکسر اولین ای شهریار
تازیش اقلیم از کسر نخستین یاد دار

خوان کجک از فتحتین اولین و دومین
معنی او هفت آمد ای شه روی [illegible]

اولین دان آهنی کان بر سر فیلان زنند
داند آنکس قدر معنی آنکه باشد هوشمند

دومین چوب کجی باشد که بر چوب گر
آن همی بندند محکم ای خداوند هنر

گویهای سیم و زر از وی معلق می کنند
تیر اندازد بسویش هر کسی ای ارجمند

هر که زد آن گوی را از تیر ای شیر وغا
آنکسی را اسب و خلعت می دهند هم گویها

نُه معنی‌ین چه بُوَد که بنوازند ازان | هم بهل از وی نوازند هم کرک آن زانجوان

چار معنی آن پر که باشد [illegible] اکنند | آن ز پشت بط بود یا از وحش ای هوشمند

پنج معنی کوزهٔ گلی خرد ای روی بیرزین | دان ششم قلاب هفتم دارویی ای [illegible]

خوان گشادن زان کاف فارسی گه دان | هم بکاف تازی آید معنیش باشد عیان

باب لام آمد بدان دو فصل ای رو اشکار | زان یکی تازی و دیگر فارسی ای هوشیار

اولینش فصل تازی ای نگار تازه رو | معنی لام است آن مردی بدان ای نیکخو

کان نصیحت کرده شد هم دان ملامت ای نگار | معنی دو دان درخت و هم زره ای هوشیار

هم نهادن تیر را بر زه معنیش دان ای کمان | هم بهم آوردن ریش ست معنی بهر آن

لام الف را وجه ترکیب ای معنی نگار | این چنین معلوم شد از خوش نویس روزگار

لام الف و حرف با ای شه رنگین کلام | چون الف ساکن بود ماند لا و ما مدام

زان سبب حرکت نباشد بر سرش ای ذوفنون | لام را لاحق ازو کردند از بهر سکون

گر کسی گوید چرا کردند لاحق خاص لام | بشنوی از جان جوابش ای مه فرخنده نام

در الف لام است جا دادن ببین ای دلستان | در دل لام است هم حرف الف ای نکته دان

زان سبب پیوند کردند هر دو را با هم به نیز | صورت همزه بود همچون الف ای نازنین

معنی همزه زدن هم عیب کردن ای نگار | هم بدان کردن اشارت ز چشمان یاد دار

هم فشردن چیزی از پنجه بدان معنی آن — پنجه را پنجه مکن از زور سندانی توان

خوان لآلی را ز فتح اولین زندسیر — معنی او جمع لؤلؤ ای در بحر تمیز

نی ز ضم اولین ای آشنایی ... گاز — ضد مسعد بدان لازم توای معنی نگار

لازمی از پای می باشد عطای نیک نام — خوان لجام از کسر اولین معنی او ان لگام

فارسی فصل ای شیرین کلام فرزکار — چار معنی لام را در فارسی تو برشمار

اولین ان شد در روشنی و نای مشک بیز — نیل و غیره هم بدان معنی آن ای پرتمیز

هم سپند سوخته هم لاجوردی بدان — کان کشند از بهر چشم زخم بد بر کودکان

سومین لاف و گزاف و چار مین پور نگار — لاخ را تو جای ان نام کن با هوار

سنک لاخ و دیو لاخ و رود لاخ ای نکته دان — غیر این هرسه ندیدم هیچ جا ترکیب ان

باب میم آمد بدان دو فصل در وی آشکار — زان یکی تازی و دیگر فارسی ای هوشیار

اولینش فصل تازی ای عزیز پر تمیز — معنی میم است می ناب و دین و ان تو نیز

آمده مجمر بوزن عنبر ای قدسی مکان — معنیش چیزی که می سوزند اسپند در ان

مجمره دان فتح اول وان هم تا ای هوشیار — نی ز کسر میم آمد ای یا شنو معنی نگار

خوان مدارات ای جوان با تای فوقانی تمیز — فارسی گرد و بدون تای ای روشن ضمیر

مدرسه از کسر دان جای درس ای کامکار — فاعلش باشد مدرس ای ادیب روزگار

۴۲

۴۳

[illegible]

دان مراد از ابقع اولین زهره بپز / خوان مرجح از نخستین اولین دو بپز

معنیش باشد فساد از ذات ای آشفته مغز / چون شود با مرجح ذکرش برای او ساکن بخوان

دان مرقع از اغلاط بهتر در مع از روی نگو / یا بهم مرقوع بهتر ای سره فرخنده خو

معنی مرقوع را میدان مرقع ساده بهتر / لیک مرکوع را غلط باشد این ای بازبین

بهترین باشد مرسله از صیغه مفعول آن / وان مروت هم مرسلم مرد را یک وزن خوان

اولش مضموم معروفست معنی ای نکو / گر بخوانی اولش مضموم را مفتوح تو

واو او مفتوح با تشدید باشد ای عزیز / پس شفا ماف آمد بتحقیق ای فرشته تمیز

گر کنی همزه بدل با واو ای فرخنده نام / واو شود در واو مدغم ای سره عالی مقام

پس مروت می شود از ضمتین ای نوربیز / ای شود همچون که مشهور است ای با تمیز

خوان مساحت با کسر اولین ای ماه رو / معنیش پیمودن روی زمین ای نیکخو

هست مستغرق بکسر رای معنی آن اغرق / هست مستقبل بکسر بای ای اهل طرب

معنیش آینده باد وان غنیمت حال را / معتمد از کسر میم ثانی آمد ای کیا

معنی او آنکه ورا اعتماد ای باوفا / معنی مزبور مرقوم است ای معنی نگار

زیر باشد همه درش معنی و تحریر آن / عام فهمیده از روی غلط معنی آن

یعنی مزبور آنکه پیدا کرده ای خوش نوشت / زیر را و معنی بالا تصور کرده اند

٤٢

[illegible]

٤٣

هم بدان معجمه مدبور میباشد صحیح ‌‌‌‌ زانکه در آید نشستن وان بعقین توای ملیح

آمده مدحت بکسر اولین ای مدح خوان ‌‌‌‌ معنیش باشد ستودن ای سخن سنج زمان

آمده مجمر بوزن منبر ای قدسی شعار ‌‌‌‌ معنیش چیزیکه انداز ند بر وی سرای نگار

عام میگویند آن را میز ای عالی الامکان ‌‌‌‌ آمده با فتحه میز بفتح دال هم آن بر زبان

تکرمت از ضم راء بخشش بدان معنی او ‌‌‌‌ نی ز فتح راء باشد ای مه فرخنده خو

مازنی از کسر زای نقطه دار آمد عیان ‌‌‌‌ معنی او نام نحوی فتح زایش نخوان

خوان مکلببیا به ضم اول و مفتوح لام ‌‌‌‌ با با تشدید و مفتوح است ای عالی مقام

معنیش باشد لبالب وان غلط ای آشنا ‌‌‌‌ هم مرعبش مثل آن باشد غلط ای بادکا

وان مناره هم منار از فتح اول هر دو خوان ‌‌‌‌ معنیش نوعی عمارت لیس بلند ای گلعذار

آمده منکر بفتح کاف ای قدسی شعار ‌‌‌‌ معنیش نام فرشته هم قبیح ای نیک کار

آمده مورد بکسر راء ای دانش گرای ‌‌‌‌ معنیش جای ورود است ای بزرگ اهل رای

هرچه آن ظرفی که در وی حرف علت شد عیان ‌‌‌‌ جای فا کلمه تو حرف واو یا یا را بدان

عین او مکسور باشد همچو موطن یاد دار ‌‌‌‌ همچو موضع همچو موقف همچو موسم ای نگار

همچو موعد مثل آن بسیار باشد ای عزیز ‌‌‌‌ وان مگر شش لفظ را از فتح عین بالمیز

موصد و هم مورق و هم موزن است ای هوشیار ‌‌‌‌ موظب هم موکل و هم موهب است ای کامکار

مالک الملک را بفتح اولین ای نکته دان — خواند مهالم ز فتح اول ای شهنشاه جهان

معنیش مجمع ملوک است ای شه فرخنده خو — هم بتشدید خوان ماهی است ای نکو

معنیش دان آب مرده ای بنده تو داری زنده دار — ساحل مفتوح است ای زنگین عذار

معنی او منزلی که کاشانه زاهد [illegible] — هم بیار آید عوض آن نون بدان ای با خبر

گر بجوی اوش مضموم آن موراید ان — کان ز شانه برفتد ای شکوی هیان

معنی متصدی بدیش آینه بگو — دان تصید مصدرش ای خسرو پاکیزه خو

معنی مستوفی آنست آنکه گیرد تمام — مصدرش استیفا گرفتن جمله شئی ای نیک نام

فارسی فصل است اینجا ای سخن سنج زمان — آمده مرگت بفتح اول ای جان جهان

مغ به نقطه دار ساکن کاف و خوان فارسی — معنیش مسجد بدان گر تو بمعنی وارسی

مرغ از فتح نخستین دان گیاهی اگیا — هندیان گویند آزاد و بای باغ سخا

مرغزار آمد بمعنی جای و ب انکته دان — زار در معنی جای است ای سخن سنج زمان

باب نون آمد بدین دو فصل در وی ای عزیز — زان یکی تازی و دیگر فارسی ای با تمیز

اولین دان فصل تازی ای نگار دلنواز — معنی نون تیزی شمشیر دان ای سرفراز

هم دوات و ماهی آمد نام شهری هم بدان — هم بدان چاه زنخدان ای سخن سنج زمان

خوان نشاط از فتح اول معنیش شادی بگو — دان نقاوه را بضم اولین ای نیک خو

معنیش باشد خلاصه ای ز فتح اولین | تقعقع از فتح نخست آمد یکی معنی بهیر

خوان نکات از کسر اول جمع نکته بر شمار | آمده نکبت بکسر اول و بفتح ای هوشیار

معنی او خواری و هم خستگی ای زیرک | صبر با خب و با قاسموش بکی دمی افتح اولعیز

معنیش باشد مصیبات ای سخن فهم زمان | منفوج از الفتح اوفه ببین نکته وران

خوان تو تعبیر سب ملوثه ای مه برج وقار | هست ملفوج غلط با همزه ای معنی نگار

فارسی فصل است اینجا ای سخن سنج زمان | معنی نون و بدان در فارسی ای نکته دان

اولین و دان شنه کان از دهقانان بکار | دو بیان باشد مخفف بهر اکنون یادار

هم بدان از استعاره ابر و زنگین خان | میم با نون بخوان مضموم ای لااهکاز

واو و مجهول باشد معنیش آن زن شمار | ننوی آن زن زنده باشد در میان روزگار

وان سهاگن هندیش با خصم سر کش صلح جو | ضد او بیوه بدان ای نکته سنج مهر خو

خوان هبی از کسر تین اولین و دو بمیر | یای و مجهول مصحف هم کراسه از ابن

آمده این باب واو ای نکته فهم روزگار | معنی واوست کوهان شتر ای هوشیار

خوان وجاهت از الفتح اولین ای نازنین | معنی و دان تو بودن وشناس ای نکته چین

وان وداع از فتح اول معنیش بدرود خوان | خوان وضو از ضم اول ای سخن سنج زمان

معنی اشستن اعضای مخصوصه نگار | گر بخوانی اولش مفتوح آن آبی شمار

عضو مخصوص غنه می‌شنو بند ران ای کیا | جوان وقار از فتح اول ای عزیز آشنا

معنیش ... گران بری تمکین کن بیان | وان لایت را بفتح اولین ای کامران

معنی او ... ای همتا ... | جوان ... سراری هم غلبه گو

ار و ... سپس ... | معنی او ضد ... ای جان جهان

باب یای ... اندر آن دو فصل بیز | زان یکی تازی دیگر فارسی ای دو بیز

اولین آن فصل تازی ای سخن ... | معنی تار ازدن بشنو تو ای عالی مکان

معنیش باشد زدن ... یاد دار | هم تنتانی طبانچه معنیش ای گل عذار

... ان هر ب از فتحتین اولین ... | معنیش باشد گر برای خسرو روی زمین

جوان هر بر از کسر اول معنی او شیر ... | نیز حید هم باشد قسر غام باشد نام آن

لیث باشد هم غضنفر نیز حارث یاد دار | نیز ... سنت ... و ضیغم بر شمار

یکصد و سی گفته‌اند اهل لغت اسمای شیر | در میان جمله حیوانات باشد بس دلیر

گفته‌ام و نام اینجا از برای اختصار | هجر از فتح نخستین فرقت آمد ای نگار

گر بخوانی هوش مضموم ای لا امکان | معنی او هرزه گفتن ای سخن سنج زمان

هندسه را فتح اول ثالثش مفتوح نیز | آمده تعریب از اندازه ای اهل تمیز

اصل اندازست هنداز ای سخن فهم جهان | ها بدل گشت از الف در فارسی آمد چنان

۴۷

همچنین دان هیمن را انجمن ای هوشیار — همچنان آریج در معنی بسنج ای نامدار

وزن فعلال است هنداز ای سخن سنج زمان — نامده فعلال با فتح نخست ای هوشیار

جز رباعی مضاعف نامده در هیچ جا — [illegible]

زان شده مکسور هنداز ای عزیز نکته دان — [illegible] جا کرده اهل زبان

از حجر باشد تحجر مثل آن دیگر شمار — تا شود ماضی [illegible] هم مضارع

گر کنی هنداز را تصریف ای عالی مکان — می هندسد [illegible] شیرین زبان

زای نقطه دار بعد از دال نامد در عرب — زان [illegible] سین بدل [illegible]

زا و سین چون قرب مخرج هست ای معنی نگار — زان شده با هم بدل ای نکته سنج روزگار

ماضی او هندس ست از من شنو ای نامدار — وان یهندس را مضارع [illegible]

هندسه از فتح اول صدرش انداز هم — خوان مهندس فاعلش [illegible]

صاحب تاج قاطع اینچنین گفت ای عزیز — هندسه از کسر اول ثالثش مکسور نیز

سین او مفتوح باشد لیک در فارسی زبان — هست استعمال و این طور در دور زمان

فارسی فصل ست اینجا ای عزیز هوشیار — معنی‌اش هست سرگردان [illegible]

همگنان را خوان بکاف فارسی ای آشنا — کاف تازی عام میخوانند در روی از خطا

معنی‌اش هست هیچ اول تو چیزی را بدان — گر پی ترتیب پی در پی بیاید ای جوان

ودیمین دان گفته غیر آن ای جوهری — هرچه در رشته کشیده از جواهر بنگری

۲۱

همچنین انگشت کی آدمی سرگین بگو / یا ربین فرزانه دان ای اهل دانش نیکخو

معنیش [illegible] گنبد بدان ای نکته دان / هم زمام اشتر آمد معنیش ای نکته دان

امه ابیات بهر پای تحای [illegible] / اندرین دو فصل آمد لغتها فرخنده خو

زان یکی تازی و دیگر فارسی ای [illegible] / معنی یار از من شنو تو ای معنی نگار

شیر و پستان [illegible] لبن وشن شد بدان / در میان گوسفند پستان لبن شیر خوان

معنیش دان جبه هم [illegible] بخوان / دشمن خود را انگشت [illegible] اگر خواهی قرار

یا فعی ازکسر [illegible] / بود در علم حدیث و فقه یا معی ای لبیب

[illegible] ان یقظان از فتحتین و لین [illegible] / معنیش بیداری آمد ای شه روشن ضمیر

[illegible] سکون قاف [illegible] وای بزرگ [illegible] / خوان تو یونس را بکسر و فتح و ضم ای [illegible]

لیک افصح نون او مضموم باشد ای عزیز / زانکه در قرآن چنین آمد بدان ای با تمیز

همچنین یوسف بکسر و فتح و ضم هر سه بخوان / سین او مضموم افصح زانکه در قرآن چنان

هر دو را پیغمبر حق بدان ای رهنما / بر همه پیغمبران بر خوان تحیت و الثنا

فارسی فصل است اینجا ای سخن سنج بگو / معنی یال است سته و لفج گر را بگو

حلقیا هم شهر و مو گردن است ای [illegible] / دو دیمن باشد عیال مردمان ای کامران

سیوم [illegible] معنی هست [illegible] چهارم [illegible] / چارصد و پنجاه و هفت و سه لغت را بی گمان

تمام شد

۴۹

